

# مقاومت و سرپیچی ملت برشالوده خردش

« چرا ، کاوه ، همه ملت میباشد ؟ »

این خرد انسانست

که حقانیت به سرپیچی از هر قدرتی را میدهد .  
سرپیچی از قدرت ، برپایه مشروعیت دینی ،  
نابود سازنده اصالت خرد در انسانست .

انسانها برپایه خرد خود، حق مقاومت و سرپیچی در برابر حکومت بیداد ، یا هر حکومتی که بر اصل « قهر و تهدید » بنا شده باشد و زندگی و خرد مردمان را میآزارد ، دارند . این حق ، در شخصیت داستانی « کاوه » در شاهنامه پیکریافته است . بسیاری می انگارند که « کاوه » ، یک پهلوان و یک شخص بوده است . در حالیکه اگر به دقت بررسی شود ، کاوه ، نماد « خرد بهمنی همه انسانها در جامعه است » که حق نگرهبانی زندگی و خرد را به عهده دارند ، و این در واقع، کل جامعه است که به فرمان خرد خودشان ، برضد حکومت بیداد و ستم برمیخیزند، و آن حکومت را سرنگون میکنند . این خرد خود انسانهاست که حقانیت به سرپیچی و مقاومت میدهد .

کاوه در فرهنگ ایران ، نماد اصل سرپیچی و ایستادگی در برابر»  
 اصل قهر و ترس انگیزی « است ، و در برابر این قدرتها که «  
 جان و خرد مردمان « را میآزارند ، میایستد. خرد بهمنی که  
 گوهر و طبیعت همه انسانهاست ، بر ضد « حکومت و قدرتی «  
 است که « زندگی و خرد مردمان « با قهر و تهدید بیآزارد . بهمن  
 که خرد گوهری در انسان است ، در فرهنگ ایران ، « ضدِ خشم  
 « است ، و خشم ، « بُنِ قهر و ترس انگیزی و کین ورزی»  
 شمرده میشده است .

هر حکومتی و قدرتی و حزبی و طبقه ای و آموزه ای ، که  
 در جامعه ، بر پایه قهر و تهدید بر ضد جانها و خردها پیدایش یابد ،  
 برای ایرانیان هیچگونه « حقانیتی « ندارد . خرد بهمنی  
 در انسانها ، فقط به حکومتی و قدرتی ، حقانیت میدهد ، که از  
 تجاوز و خشونت و قهر و وحشت انگیزی ، برای حکومت و قدرت  
 ، استفاده نکند . و به محضی که حکومت یا قدرت در جامعه ، از  
 قهر و تهدید ، برای بقای خود ، استفاده کرد ، بلافاصله ، حقانیت  
 خود را به حکومت و قدرت ( نگرهبانی و پاسداری جامعه ) از  
 دست میدهد .

« مشروعیت « که استنتاج « داشتن حق به حکومت و قدرت  
 بر پایه یک شریعت باشد « ، در فرهنگ ایران ، فاقد اعتبار  
 و ارزش هست . در فرهنگ ایران ، حقانیت به حکومت باید فقط  
 و فقط از خرد بهمنی ( خرد ضدِ خشم ) همه مردمان ، سرچشمه  
 بگیرد . در فرهنگ ایران ، اصطلاح « خشم « ، چنین معنایی  
 داشته است . این خرد بهمنی ، که سامانده و آراینده اجتماع و  
 اداره کننده جامعه و معمار شهرگانی ( مدنیت ) و بنیاد گذار  
 حکومتست ، در هر انسانی هست . یا به عبارت دیگر، تنها  
 جمهور مردم ، حقانیت به حکومت و تاعسیس داد ( قانون و نظم  
 و عدالت ) دارند . این خرد بهمنی را ، آسن خرد ، خرد مینوئی ،

پیش - خرد ( یعنی خرد گوهری در فطرت انسان ) مینامیدند. در فرهنگ ایران ، بهمن و خرد بهمنی ، نادیدنی و ناگرفتنی است ، یعنی ، هیچ قدرتی نمیتواند و حق آنرا نیز ندارد که به آن دست یابد و آن را تصرف کند و تابع خود سازد .

این بهمن و خرد بهمنی ، در « ارتا » که « قانون و حق و عدالت و نظم » باشد ، دیدنی و آشکار میشود ، و به خود صورت میدهد ( ارتا خستره = اردشیر ) . این ارتا ( = ایرج = ارس ) ، اصل همیشه از نو ، سبز و تازه شونده در تاریخ و در زمان میباشد ، و چون اصل همیشه از نو ، سبز و تازه شونده است ، « مرغ » یا « سیمرغ » نامیده میشود . مرغ و سیمرغ ، پیکریابی این اصل و به معنای « اصل همیشه از نو ، سبز شونده » است . « مَرغ maregha » و « مَرغ mareghaa » هر دو در اصل ، یک واژه اند .

چرا هم به « پرنده » ، و هم به « چمن » یک نام داده شده است ، ولو آنکه سپس دو گونه تلفظ شده است تا پرنده از چمن ، از هم باز شناخته شوند ؟ چمن (= مرغ ) یعنی آنچه همیشه به غایت سبز و خرم و در هم روئیده است . چمن که مرغ ( مرغزار ، مرغاب ) و فریس ( فریش = فرش ) هم خوانده میشده است ، نماد اصل « فرش گرد ، باززائی » بوده است . آنچه را ما امروزه « مَرغ » مینامیم ولی در اصل « مرغ maregha= » است ، درست به معنای « اصل همیشه از نو سبز شونده » است . سیمرغ که خدای ایران بوده است ، اصل همیشه از نو سبز شونده در هر جانی و در هر انسانی ، شمرده میشد ، نه یک شخص جدا از جانش ، و فراسوی جانش و جهان .

« ارتا » ، یعنی حق و عدالت و نظم که از خرد بهمنی انسانها پیدایش می یابد ، همیشه از نو ، از این خرد نهفته و دسترسی ناپذیر و تصرف ناپذیر از قدرتها در گوهر انسانها ، سبز و تازه میشود .

همین ارتا هست که در داستان فریدون، و سرکشی در برابر ضحاک، صورت « کاوه » به خود میگیرد، و کاوه نامیده میشود. کاوه، همان ارتا هست که جامه خود را گردانیده، و در اینجا، چهره سرکشی خرد انسان را در برابر حکومت‌های بیداد به خود گرفته است. چرا؟

در سانسکریت دیده میشود که kavi که در فارسی همان « کاوه » باشد، دارای معانی گوناگون هست و این معانی چهره‌های یک اصل هستند و ما بدینسان میتوانیم بیابیم که مقصود از این نام، چه بوده است. **kavi 1-** به معنای فرزانه هست و فرزانه به کسی اطلاق میشد که بینش زاده از گوهر خود داشت **2-** سرود خوان (دستان سرا) **3-** به معنای جغد است **4-** به معنای ونوس (زهره) در لاتین است، که در فرهنگ ایران، « رام »، خدای شعرو موسیقی و رقص و شناخت، و پیکریابی سیمرخ یا ارتا هست (نخستین عنصر در گوهر انسان). **جغد** که سبک‌شده واژه « جوغ + تای = یوغ + دای ) است، در دوره چیرگی اسلام، پرنده ای منحوس و شوم شده است و جایگاه او را درویرانه‌ها کرده اند.

چرا؟ جغد، اینهمانی با بهمن و خرد بهمنی انسان داشته است که در تاریکی نیز می بیند. این خرد بهمنی است که « خرد شهرساز و بنیاد گذار حکومت » میباشد، و اوست که مسئول آباد کردن و ایجاد مدنیت (شهرگانی) است. در یونان هم، جغد، نماد حکمت و مرغ زرخدا « آتنا »، خدای شهر آتن شمرده میشود، و بر روی سکه‌ها آتن نیز، به گونه ای برجسته، نقش میشده است. با شوم و منحوس ساختن جغد، این خرد سامانده اجتماع و خرد قانون گذار و بنیاد گذار حکومت در انسانها هست که به عمد، تبعید به « ویرانه‌ها » ساخته شده است. دیگر حکومتگران و شریعتمداران، چنین خردی را در انسانها، به

ویرانه ها تبعید میکنند و طرد کرده اند و منحوس و شوم میشمارند .  
 با نحس و شوم ساختن جغد، خرد سامانده و آباد سازنده  
 و حکومت ساز انسانها ، مطرود گردیده و در ویرانه جای داده  
 شده است .

این خردی که در انسان ، اصل آباد سازنده گیتی و بنیاد گذارنده  
 حکومت است ، شوم و نحس ساخته شده است . از این معانی  
**kavi** در سانسکریت ، میتوان دریافت که کاوه همان بهمن ،  
 همان خرد سامانده و قانونگذار انسانست ، و این خرد است که  
 در زُهره ( رام ) یعنی « مبدع زندگی » ، در شناخت، شکل به خود  
 میگیرد . و درست در شاهنامه نیز رد پای این هویت کاوه ، باقی  
 مانده است . هنگامی که کاوه ، برای دادخواهی، رویاری ضحاک  
 ، اصل آزارنده جان و خرد میایستد ، خود را با یک اشاره ،  
 معرفی میکند . روز نوزدهم هر ماهی که روز « ارتافرورد =  
 ارتای فروهر» باشد، روز سیمرغست ، چون ارتای فروهر، «  
 جانان » ، یا سیمرغست ، و چنانکه زرتشتیان ترجمه میکنند «  
 فروهرهای پارسایان و پرهیزکاران و موءمنان » نیست .

روز 19 روز سیمرغ ، و روز بیستم ، روز رام ، و روز بیست  
 و یکم ، روز بهرامست ، و این سه ، سه تا یکتای فرهنگ ارتائی  
 ، در « تخم یا طبیعتِ هراسانی » هستند .

مرا بود هژده پسر در جهان از ایشان یکی مانده است این زمان  
 این هیجده پسر با کاوه ، همان نوزده هستند

ببخشای برمن یکی را، نگر که سوزان شود هر زمانم جگر  
 سپهد ( ضحاک ) بگفتار او بنگرید شگفت آمدش، کان شگفتی

بدید

بدو باز دادند فرزند اوی به خوبی بجستند پیوند اوی

پس کاوه که باپسرانش، نوزده تا هستند، همان ارتا یا سیمرغ هست ، و این 1- ارتای فروهر و 2- رام و 3- بهرام ، باهم ، گوهر و طبیعت هرانسانی را تشکیل میدهند.

فروهر، که « فرا+ ورتن » باشد ، اصل گردیدن ( ورتن= werden آلمانی) و گشتن و تحول و دگردیسی ( متامورفوز) هست . ارتا فرورد ، ارتا ، حق و عدالتیست که همیشه دگردیسی می یابد، و تازه میشود، و همیشه از نو برمیخیزد ، همیشه از خاکسترش بر میخیزد، همیشه از نو سبز میشود ، همیشه به پا میخیزد و مقاومت و سرپیچی میکند .

ضحاک ، که اصل آزارنده جان و خرد است ، برای استحکام حکومت هزارساله اش ، میگوید ، سندی ( محضری ) بنویسید و زیر آن ، همه بزرگان و مراجع و روءسای دین و حکومت ، شهادت یا گواهی بدهند و امضاء کنند که این حکومت ، حکومت عدل و حقیقت است ، و هیچگاه حکومت جبر و استبداد و جان آزاری و خرد آزاری نبوده است .

یکی محضر اکنون بیاید نوشت

که جز تخم نیکی، سپهد ( ضحاک ) نکشت

نگوید سخن ، جز همه راستی

نخواهد به داد اندرون ، کاستی

«محضر»، سندیست که برای اثبات حقی، به مهر و گواهی جمیع رجال و مراجع میرسانند و فتوی و شهادت میدهند که این حکومت ، جز تخم نیکی نمیکارد و غیر از حقیقت ، هیچ نمیکوید و در عدالت ، هیچ کم و کاستی ندارد . این حکومت ، مُجری کامل عدالت و حقیقتست . و وقتی کاوه ، یعنی ارتا ، یعنی همان خردی که اصل قانون و عدالت در نهاد همه مردم هست ، آنجا برای دادخواهی حضور می یابد ، و آخرین پسرش را پس میگیرد،

ضحاک از او نیز میخواهد که این سند را امضاء کند و صحت این ادعاها را بپذیرد :

بفرمود پس کاوه را پادشا      که باشد بدان محضر اندر گوا  
 چو بر خواند گاه همه محضرش      سبک سوی پیران آن کشورش  
 خروشید ، که ای پایمردان دیو      بریده دل از ترس کیهان خدیو  
 همه سوی دوزخ نهادید روی      سپردید دلها، به گفتار او  
 نباشم بدین محضر اندر گوا      نه هرگز بر اندیشم از پادشا

### **خروشید و برجست لرزان ز جای**

#### **بدرّ ید و بسپرد ، محضر به پای**

کاوه ، خرد بهمنی انسانها ، که اصل پیدایش حق و عدالت هستند ، این سند و کتاب یا قانون اساسی ، این حقیقت نامه را میدرد ، و درپیش ضحاک و همه قدرتمندان و ملازمان و همکارانش زیر لگد میکوید . این کتاب وسند، و این امضاها و گواهیها ، هیچ ارزشی ندارند . قانون و حق و عدالت ، آنچیز است که از خرد بهمنی انسانها سرچشمه میگیرد .